



Frege on Sense: More Investigation



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Hodjati S.M.A.*

Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Frege doesn't have an independent and comprehensive issue concerning indexical semantics. However, in some of his works, especially "The Thought", he has declared some characteristics of some indexical. In sum, his view is that if a sentence contains an indexical word, it has linguistic meaning; However, it does not express a Thought (=sense) unless the reference of that indexical word is determined. Regarding Frege's views concerning the characteristics of Thought, it seems his approach to the semantic of indexical can be extended to be true concerning other expressions having concrete references. To obtain a thought, all temporal and spatial constraints should be considered. Hence, we may claim that Frege considers all expressions with concrete references indexical.

Keywords Frege; Sense; Thought; Indexical

How to cite this article

Hodjati SMA. Frege on Sense: More Investigation. Philosophical Thought. 2024;4(1):33-40.



*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Gisha Bridge, Tehran, Iran. Postal Code: 1411713116

Phone: +98 (21) 82884651

Fax: +98 (21) 82884651

hojatima@modares.ac.ir

Article History

Received: November 27, 2023

Accepted: May 22, 2024

ePublished: June 14, 2024

CITATION LINKS

[Caplan, 2007] On sense and direct reference; [Dummett, 1973] Frege: Philosophy of language; [Frege, 1892] On sense and reference; [Frege, 1918] The thought: A logical inquiry; [Mill, 1843] A system of logic, ratiocinative and inductive: Being a connected view of the principles of evidence, and the method of scientific investigation; [Salmon, 1986] Frege's puzzle; [Searle, 1969] Speech acts;

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

دیدگاه فرگه در باب «معنا»: بررسی بیشتر

سیدمحمدعلی حجتی*

گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

فرگه در آثار خود بحث مستقل و مستوفی در مورد دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای ندارد. اما در بعضی از آثار خود، به خصوص مقاله «اندیشه»، به مناسبت‌هایی در مورد بعضی نمایه‌ها اظهار نظر کرده است. حاصل عقیده وی آن است که اگر جمله‌ای داشتیم که شامل کلمه نمایه‌ای بود، آن جمله معنای زبانی دارد اما معنای به اصطلاح فنی، مورد نظر فرگه، ندارد مگر آنکه مرجع آن نمایه مشخص گردد. با توجه به خصوصیتی که فرگه برای معنا یا اندیشه قایل است، به نظر می‌رسد رویکرد وی در مورد نمایه را می‌توان به سایر عباراتی که مدلول محسوس دارند تعمیم داد؛ به این بیان که برای حصول معنا یا اندیشه، لازم است کلیه قیود زمانی و مکانی و سایر قیود مورد نیاز لحاظ گردند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد می‌توان گفت فرگه همه عباراتی که مدلول محسوس دارند را نمایه‌ای محسوب می‌کند.

کلیدواژگان: فرگه، معنا، اندیشه، نمایه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۲۵

*نویسنده مسئول: hojatima@modares.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، پل گیشا، دانشگاه تربیت مدرس، گروه فلسفه

تلفن محل کار: ۰۲۱۸۲۸۸۴۶۵۱؛ فکس: ۰۲۱۸۲۸۸۴۶۵۱

مقدمه

مقدمه‌ای که ارایه می‌شود کوتاه است. آنچه که در این مقاله قرار است ادعا شود یا نشان داده شود آن است که از دیدگاه فرگه برای اینکه یک معنا (sense) یا اندیشه (thought) حاصل شود لازم است برای کلمات نمایه ای مرجع آنها و برای سایر کلماتی که احیاناً مدلول محسوس دارند یا می‌توانستند داشته باشند کلیه قیود زمانی و مکانی که مدلول‌ها به آنها پیچیده شده‌اند مشخص گردد. در این صورت بسیاری از اسامی از جمله اسامی معمولی حکم نمایه‌ای بودن می‌یابند. در بخش‌هایی که در پی می‌آید ابتدا نظریه جان استوارت میل و اشکالات آن مطرح خواهد شد. سپس در بخش سوم نظریه دلالت غیرمستقیم فرگه بیان خواهد شد و در آن خصوصیات معنا و اندیشه بیان شده و لوازم آن استخراج خواهد شد. در بخش چهارم دیدگاه فرگه در مورد دلالت کلمه نمایه‌ای مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در بخش پنجم این دیدگاه را به نحوی تعمیم داده تا شامل اسامی معمولی هم بشود و نهایتاً در بخش آخر به این نتیجه می‌رسیم که از نظر فرگه نمایه‌ای بودن فقط منحصر به نمایه‌های مشهور که مرجعشان مشخص نیست نبوده بلکه شامل قیود زمانی یا مکانی و سیاق کلام هم می‌شود.

دیدگاه جان استوارت میل: دلالت‌شناسی مستقیم در باب اسم خاص

در مبحث دلالت‌شناسی یکی از مولفه‌های اصلی، الفاظ و عبارات زبان -اعم از کلمه و جمله به خصوص جمله خبری- است. مولفه دیگر مدلول الفاظ است، خواه این مدلول از امور غیرزبانی و متعلق به عالم خارج باشد یا از امور ذهنی یا زبانی یا حتی معنا باشد. یکی از دیدگاه‌ها در بحث دلالت‌شناسی «دلت مستقیم» است و از

سردمداران اصلی این دیدگاه در ادبیات جدید، یعنی ادبیاتی که از اواخر قرن نوزده میلادی شروع می‌شود، جان استوارت میل است [Mill, 1843]. دیدگاه وی به خصوص در مورد دلالت‌شناسی اسامی خاص مشهور است؛ یعنی آنها را برچسبی می‌داند برای مدلول و در این بین اینکه اسامی خاص دارای معنایی باشند مردود اعلام می‌شود. بدین ترتیب، منظور از نام «ارسطو» شخص ارسطو است و نیز منظور از نام خاص «عبدالله» شخصی است که با آن نام نامیده می‌شود و نه اینکه معنایش بنده خدا بودن باشد. دیدگاه میل با چالش‌هایی روبه‌رو شد: [Searle, 1969: 164-5; Salmon, 1986: 162; Caplan, 2007: 4-6]

الف) به نظر می‌رسد پرسش از اینکه «ارسطو کیست؟» پرسش معقولی است اما طرفدار میل در جواب مجبور است که شخص ارسطو را به سوال‌کننده نشان دهد و اگر اوصافی از ارسطو را به کار ببرد انگار که برای لفظ «ارسطو» معنایی را قایل شده است.

ب) پرسش از اینکه «آیا ارسطو وجود داشته؟» سوال معقولی است اما در تحلیل طرفدار میل از آنجا که نام‌ها بر مدلول موجودشان دلالت دارند، سوال قبل به این سوال تحویل برده می‌شود که «آیا ارسطوی موجود وجود داشته است؟» که معلوم است سوال غیرمعقولی است. و اگر گفته شود منظور از سوال قبل این است که «آیا نام «ارسطو» مدلول دارد؟» در این صورت این یک سوال زبانی است یعنی حرفی در فرازبان زده شده است؛ در حالی که سوال نخستین حاکی از امور در واقعیت است و فرازبان نیست.

ج) مشکل دیگر دلالت‌شناسی میل در باب اسامی خاص این است که اگر اسامی فقط برچسب برای مدلولشان باشند در این صورت میزان آگاهی‌بخشی دو جمله «هسپیروس=هسپیروس» و «فسفوروس=هسپیروس» باید به یک اندازه باشد چون هر دو این خبر را می‌دهند که سیاره زهره همان سیاره زهره است در حالی که بدهتاً آگاهی‌بخشی آنها متفاوت است.

د) همچنین شبیه مساله قبل در مورد گرایش‌های گزاره‌ای (propositional attitude) پیش می‌آید: بنا بر اصل جانشینی هم‌مصدق‌ها بدون تغییر ارزش متن (substitution salva veritate)، منسوب به لایب نیتس، اگر در یک متن دو عبارت هم‌مصدق جایگزین یکدیگر شوند، ارزش متن تغییر نمی‌کند. اما می‌توان گفت که سعید باور دارد که هسپیروس ستاره درخشانی است ولی باور ندارد که فسفوروس ستاره درخشانی است، علی‌رغم اینکه آن دو اسم یک مصداق دارند.

ه) اشکال دیگر اینکه اگر اسم خاصی داشته باشیم که تهی باشد یعنی مصداق نداشته باشد، مانند «شرلوک هولمز»، در این صورت این نوع از اسامی کلاً هیچ نقش سمانتیکی و دلالت‌شناسانه ندارند؛ زیرا نه معنا دارند و نه مصداق!

دیدگاه فرگه: طرفداری از دلالت غیرمستقیم

برای جلوگیری از بروز چنین اشکالاتی، فرگه به دلالت‌شناسی غیرمستقیم روی می‌آورد [Frege, 1892]؛ یعنی اسم خاص با بیان معنایی موفق می‌شود بر مدلولی دلالت کند (البته اگر مدلول موجود باشد) و این به دلیل آن است که آن معنا به نحوی معرفی‌کننده مدلول است. یعنی اسم با واسطه معنا موفق در دلالت می‌شود. بدین ترتیب مثلاً نام «ارسطو» با وصف مشهورترین شاگرد افلاطون، به عنوان معنای آن نام، موفق می‌شود بر شخص ارسطو دلالت کند.

دلالت‌شناسی فرگه از اسم خاص شروع می‌شود اما به سایر عبارات تعمیم می‌یابد؛ از جمله آنها جمله خبری است. و به علت آنکه فرگه حساب ویژه‌ای برای معنای جمله خبری باز می‌کند، عنوان «اندیشه» را به آن می‌دهد. بدین ترتیب، مثلاً جمله «برف سفید است» این اندیشه را بیان می‌کند که برف سفید است. فرگه در بسیاری از آثار خود از اندیشه، یا محتوای جمله خبری، صحبت می‌کند و دو مقاله نیز تحت عناوین «اندیشه» و «اندیشه مرکب» (compound thought) دارد. معنا یا اندیشه در دیدگاه فرگه خصوصیتی دارد [Frege, 1892; Frege, 1918: الف] هویتی انتزاعی است و مادی یا محسوس نیست. ب) عینی است یعنی مستقل از انسان و مدرک است. ج) برخلاف ایده، ذهنی نیست و به کسی تعلق ندارد. د) انسان از طریق زبان می‌تواند معنا را درک کرده، فراچنگ آورد ولی در این به‌چنگ‌آوردن این طور نیست که آن معنا متعلق به فرد درک‌کننده شود بلکه در همان زمان افراد بسیاری ممکن است همان درک را از آن معنا داشته باشند. نقش زبان در این بین بسیار مهم است و انسان نوعاً به وسیله زبان و شناختی که از گرامر زبان دارد موفق به کسب آن معنا می‌شود. به عبارت دیگر این اندیشه یا معنا نیست که محتاج زبان است بلکه این انسان است که محتاج زبان است. ه) معنا مطلق (absolute) است، به این بیان که بی‌زمان و بی‌مکان است؛ دایمی (eternal) است. انسان آن را به وجود نیاورده و کسی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. و) نحوه‌ای از معرفی نمایی مدلول در معنا مندرج است. اما اینکه واقعا مدلولی متحقق باشد تا از جانب معنا معرفی شده باشد به عهده خود معنا نیست بلکه بستگی به امور عالم و روابط بین آنها دارد. لذا ممکن است عبارتی معنایی را بیان کند و آن معنا چیزی را معرفی نماید اما چیزی در واقع امر نباشد که به آن معرفی‌شدن پاسخ مثبت دهد. مثلاً «بزرگ‌ترین عدد اول» معنایی را بیان می‌کند و این معنا در صدد معرفی‌کردن عددی با خصوصیت این است که بزرگ‌ترین عدد اول باشد. اما از آنجا که در سیستم علم حساب و روابط اعداد، هر عدد اولی را فرض کنیم می‌توان عدد بزرگ‌تر از آن نیز فرض کرد بنابراین، عبارت مورد نظر مدلول ندارد.

دلالت‌شناسی کلمه نمایه‌ای نزد فرگه

یکی از مواضعی که مورد توجه فلاسفه زبان قرار گرفته است، بحث دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای است. کلمه نمایه‌ای کلمه‌ای است که برای تعیین مرجع نمایه لازم است متن مورد استفاده و نیز گاه عمل اشاره به کمک گرفته شود تا مدلول کلمه مشخص شود. کلماتی مانند «من» و «تو» و سایر ضمائر و نیز «الان» و «امروز» و «دیروز» و این قبیل کلمات نمایه‌ای محسوب می‌شوند. فرگه بحث مستقل و خاصی در مورد دلالت‌شناسی کلمات نمایه‌ای ندارد؛ اما در مقاله «اندیشه» به مناسبتی از بعضی از نمایه‌ها صحبت می‌کند از جمله ضمیر «من». وی می‌گوید هر کس معنای خاصی از این کلمه را در ذهن دارد [Frege, 1918: 298] یعنی هر کسی که از این نمایه استفاده می‌کند، معنای خاصی از آن را دارد که می‌توان گفت اختصاص به خودش دارد و هیچکس دیگر دریافت‌کننده آن معنا نیست. به عبارت دیگر شاید بتوان گفت منظورش آن است که هر کس خودش را به علم حضوری و به نحوه‌ای خاص که فقط مختص به خودش است، خود را درک می‌کند. اما فرد، از طرف دیگر، قصد دارد با دیگران تعامل داشته باشد و لذا باید از «من» معنایی را اراده کند که قابل دریافت برای دیگران هم باشد. به همین دلیل شاید همان معنای رایج در فرهنگ لغت را اراده می‌کند یعنی «گوینده همین سخن». نکته‌ای که فرگه تأکید می‌کند آن است که اگر جمله‌ای دارای نمایه‌ای بود، اگرچه دارای معنای زبانی یا لغوی است اما تا وقتی که مرجع همه نمایه‌ها مشخص نشود آن جمله اندیشه‌ای که مورد نظر فرگه است را ندارد. بدین ترتیب، اگر کسی امروز بگوید «امروز هوا آفتابی است» و همین محتوا و اندیشه را بخواهد فردا بیان کند، لازم است که بگوید «دیروز هوا آفتابی بود» [Frege, 1918: 296]. در این مثال ملاحظه می‌کنیم که از نظر فرگه این دو جمله دو معنای زبانی متفاوتی دارند اما هر دو یک اندیشه یا یک محتوا را بیان می‌کنند. پس

معلوم می‌شود در نظر فرگه اندیشه یا معنا همان معنای زبانی نیست و چیز دیگری است و این تفاوت به خصوص در جملات نمایه‌ای روشن‌تر تشخیص داده می‌شود. در همین رابطه، فرگه در مقاله «اندیشه» مثالی ذکر می‌کند [Frege, 1918: 297]: فرض کنید دکتر لوبن به مخاطبش می‌گوید «من مجروح شده‌ام» و مخاطب به وی می‌گوید «تو مجروح شده‌ای»^{۱۱} و فرد سومی نیز جمله «لوبن مجروح شده است» را بیان می‌کند. از نظر فرگه این سه نفر یک حرف را زده‌اند یعنی یک معنا یا یک محتوا را بیان کرده‌اند، البته مشروط به اینکه در هر سه حالت یک مرجع مورد نظر گویندگان باشد.

در اینجا ممکن است این نقد به نظر برسد که محمول سه جمله یکی است یعنی «مجروح شدن کسی» و برای اینکه اتحاد در محتوا را داشته باشیم باید موضوع جمله نیز یکی باشد. اما اگر این شرط بخواهد برقرار باشد لازم است مدلول سه کلمه «من» و «تو» و «لوبن» یکی باشد. در این صورت اتحاد در مدلول باعث اتحاد در سه سخن شده است. اما فرگه در مقاله «پیرامون معنا و مدلول» تصریح می‌کند که اجزای معنا از معنا تشکیل شده است و اجزای مدلول از مدلول [Frege, 1892: 63]. یعنی بین معنای کل و معنای اجزا و نیز بین مدلول کل و مدلول اجزا باید سنخیت وجود داشته باشد. در اینجا اتحاد در مدلول باعث اتحاد در معنا شده است و این خلط مقولاتی است یعنی مقوله مدلول با مقوله معنا خلط شده است. در پاسخ باید گفت از نظر فرگه در جملات نمایه‌ای تا مرجع نمایه‌ها مشخص نشده باشد آن جمله اندیشه‌ای را بیان نمی‌کند، اگرچه دارای معنای زبانی است [Dummett, 1973: 367, 383-384]. بنابراین، جمله «من مجروح شده‌ام» محتوا یا معنایی را بیان نمی‌کند مگر آنکه مرجع ضمیر مشخص شده باشد. وقتی این اتفاق بیفتد جمله ما تبدیل می‌شود به «لوبن مجروح شده است». همین امر برای جمله دوم اتفاق می‌افتد، جمله‌ای که در آن ضمیر «تو» به کار رفته است. نتیجه آنکه آن سه جمله در واقع به یک جمله تحویل برده می‌شوند یعنی «لوبن مجروح شده است» و معلوم است که یک محتوا یا اندیشه داشته باشند. در واقع می‌توان گفت معترض بین معنای زبانی و معنایی که مورد نظر فرگه است خلط کرده است. درست است که سه جمله مورد نظر هر یک معنای زبانی متفاوتی از آن دو دیگر دارد؛ اما با مشخص شدن مرجع نمایه‌ها همگی جمله‌ها دارای یک محتوا یا معنا هستند. همین مساله در مورد مثال اول نیز صدق می‌کند. فرض کنید در روز اول پاییز سال ۱۴۰۲ در تهران گفته شده «امروز هوا آفتابی است» و همین محتوا روز دوم پاییز ۱۴۰۲ در تهران با این گزاره بیان شده باشد «دیروز هوا آفتابی بود». در این صورت اگرچه معنای زبانی این دو جمله متفاوت است اما از دیدگاه فرگه این جملات بیانگر اندیشه نیستند مگر آنکه مرجع نمایه‌ها مشخص شده باشند. در این صورت هر دو جمله بیانگر این اندیشه خواهند بود «اول پاییز ۱۴۰۲ در تهران هوا آفتابی است». جالب آن است که فعل ربط «است» در این اندیشه محتوای زمانی یا مکانی ندارد زیرا این قیود به صورت صریح و جداگانه در متن آمده است. یعنی فعل ربط «است» فقط ارتباط بین کلمات را ایجاد می‌کند و منعکس‌کننده زمان نیست.

تعمیم دیدگاه فرگه

در اینجا این سوال پیش می‌آید که وضعیت جملاتی که دارای نمایه نیستند از حیث بیان کردن اندیشه چگونه است؟ مثلاً فرض کنید این جمله را داشته باشیم: «ارسطو فیلسوف است». اجمالاً می‌فهمیم که این جمله این اندیشه را بیان می‌کند که ارسطو فیلسوف است. اما از یک طرف، شخص ارسطو در مقطع خاصی از زمان و مکان موجود بوده -مثلاً سه قرن قبل از میلاد و در آن- از طرف دیگر، گفته شد که اندیشه یا معنا امری بی‌زمان و بی‌مکان است. چگونه محتوای این جمله مطلق است یعنی حتی پیش از به‌وجود آمدن ارسطو این محتوا برقرار بوده در حالی که خبری را راجع به ارسطو می‌دهد که در یک مقطع خاص زمان-مکانی می‌زیسته؟ به تعبیری دیگر، اگر «مشهورترین شاگرد افلاطون» را به عنوان معنا برای نام «ارسطو» لحاظ کنیم و قرار باشد

که این معنا معرفی‌کننده ارسطو باشد و از طرف دیگر این معنا بی‌زمان و بی‌مکان و هویتی غیرمادی و انتزاعی است و حتی پیش از آنکه اصلاً ارسطو به دنیا آمده باشد، تحقق این معنا را می‌توان داشت؛ حال چگونه است که معنایی را به نام «ارسطو» نسبت می‌دهیم در حالی که ارسطویی را که موجود نیست معرفی می‌کند؟ به نظر می‌رسد برای اینکه دیدگاه فرگه دچار ناسازگاری نشود لازم است در مورد معنا این تدقیق را داشته باشیم که از نظر فرگه معنای یک عبارت یا جمله زمانی به طور کامل معنا یا اندیشه تلقی می‌شود که هر آنچه از قیود زمان و مکان و سایر قیود که لازم است را به همراه داشته باشد. به تعبیر دیگر، معنای جمله «ارسطو یک فیلسوف است» با بررسی بیشتری که باید داشته باشیم تا به منظور اصلی فرگه پی ببریم این خواهد بود: ارسطو در سه قرن قبل از میلاد در آتن فیلسوف است. این محتوا مطلق است به این معنی که حتی امروز که قرن‌ها از آن تاریخ می‌گذرد می‌توان همان محتوا را بیان کرد و از طرف دیگر حتی قرن‌ها قبل، مثلاً، در قرن دهم قبل از میلاد می‌توان گفت: ارسطو در قرن سوم قبل از میلاد در آتن فیلسوف است. و این محتوا هر ارزشی از صدق یا کذب داشته باشد همیشه آن را حفظ می‌کند و این کاملاً با دیدگاه فرگه تناسب دارد که ارزش اندیشه را لایتغیر می‌داند. در واقع این محتوا بی‌زمان و بی‌مکان است یعنی حساسیتی به زمان و مکان ندارد و هر وقت در هر جا اظهار شود اشاره به یک واقعه ثابت دارد و ارزشش نیز ثابت است.

در مورد معانی که حالت توصیفی دارند و به حد محتوای جمله یا اندیشه نرسیده‌اند نیز همین حکم جاری است، یعنی قیودی که لازم‌اند اعم از زمان و مکان باید لحاظ گردند. مثلاً در مورد معنای «مشهورترین شاگرد افلاطون» باید گفت این وصف از سه معنا تشکیل شده است که دو معنای آن، یعنی «مشهورترین» و «شاگرد»، نسبت به زمان و مکان علی‌السویه هستند ولی سومین مولفه یعنی «افلاطون» به علت اینکه دارای معنایی است که معطوف به افلاطون است و افلاطون هویتی مادی و زمانمند و مکانمند است لذا باید این قیود را در بیان آن توصیف مورد نظر داشت یعنی توصیفی که به عنوان معنا برای نام «ارسطو» لحاظ شده در واقع مثلاً این توصیف است: مشهورترین شاگرد افلاطون در قرن سوم قبل از میلاد در آتن. این توصیف و معنا است که به طور مطلق معرفی‌کننده ارسطو است.^۳ لذا اگر این قیود مورد لحاظ نباشند چه بسا که افلاطونی دیگر و در مکانی دیگر لحاظ گردد و در نتیجه وصف مذکور معرفی‌کننده ارسطو نباشد.

نکته‌ای که لازم است در اینجا افزوده گردد آن است که لحاظ قیود به خصوص زمانی و مکانی، معطوف به هویتی است که زمانمند و یا مکانمند هستند. لذا اگر با هویتی سروکار داشته باشیم که این قیود را ندارند اندیشه یا معنایی که لحاظ می‌شود به طور طبیعی مطلق و دایمی است. مثلاً اگر جمله « $4=2+2$ » را داشته باشیم چون مولفه‌هایی که در آن است اعم از اعداد و عملگرها همگی نسبت به زمان و مکان خنثی هستند، لذا اندیشه‌ای که بیان شده نیز مطلق است. بدین ترتیب، به نحوی می‌توان گفت از نظر فرگه تمام معناها یا اندیشه‌هایی که معطوف به مولفه‌های محسوس و مادی‌اند به نوعی نمایه‌ای هستند؛ یعنی لازم است قیود به خصوص زمان و مکان در آنها دقیق مشخص شوند تا معنا یا اندیشه‌ای که لحاظ می‌شود کلیه خصوصیات را که فرگه برای معنا قایل است، به خصوص خصوصیت اطلاق و ابدی‌بودن، دارا باشند.

در مورد اسامی تخیلی یا اسطوره‌ای نیز به نظر می‌رسد شبیه همین توجیه را می‌توان داشت. فرض کنید این جمله داستانی را داشته باشیم: شرلوک هولمز یک کارآگاه است. در مورد اینکه آیا معنایی که از این جمله فهمیده می‌شود به راستی همان اندیشه و محتوایی است که مورد نظر فرگه است یا اندیشه‌ای ساختگی یا قلبی (mock thought) است در بین شارحین اختلاف نظر است. در عین حال، من فرض می‌کنم که این قبیل جملات بیان‌کننده اندیشه هستند و کافی است که متن مورد نظر خوش‌ساخت (well-formed) باشد و

وجود مدلول برای تحقق معنا و اندیشه شرط لازم نیست. در عین حال از آنجایی که در این قبیل موارد ما با مدلول محسوس روبه‌رو نیستیم پس قیود زمانی و مکانی آنچه‌ها که برای مدلول‌های معمولی مورد نظر هستند در این موارد مورد نظر نیستند. در عوض سیاقی که در آنها این قبیل موارد به کار می‌رود می‌تواند جانشین آن قیود شود و بودن آنها به همراه محتوا شرط لازم برای کامل‌بودن اندیشه مورد نظر است. مثلاً در مثال مذکور اندیشه‌ای که داریم این خواهد بود: اینکه شرلوک هولمز بر اساس داستان کونان دوپل یک کارآگاه است. یعنی در اینجا از سیاق داستانی که مورد نظر است باید استفاده گردد. یا مثلاً در مورد جمله «رستم با سهراب جنگید» باید گفت اندیشه‌ای که داریم این است: رستم با سهراب بر اساس شاهنامه جنگید. افزوده‌شدن این سیاق‌ها باعث می‌شود که مطلق و ابدی‌بودن اندیشه‌ها تضمین شود. یعنی هم قبل از بروز شاهنامه هم در زمان فردوسی و هم امروز گفتن اینکه رستم با سهراب بر اساس شاهنامه جنگید صحیح خواهد بود. بنابراین، اگرچه در وهله اول این طور به نظر می‌رسد که فرگه نظریه‌ای در مورد عبارات یا جملات نمایه‌ای ندارد اما با توجه به خصوصاتی که برای معنا و اندیشه بیان می‌کند از نظر او همه معانی که به نحوی معطوف به هویات غیرانتزاعی‌اند از جنبه نمایه‌ای بودن برخوردارند.

نتیجه‌گیری

تفاوت جملاتی که دارای کلمه نمایه‌ای هستند نسبت به سایر جملات آن است که این نوع جملات برای اینکه اساساً بتوانند بیان‌کننده اندیشه‌ای باشند، از نظر فرگه، لازم است که مرجع نمایه‌ها مشخص گردند. نتیجه آنکه اگر جمله «من مجروح شده‌ام» توسط دکتر لوبن گفته شود همان اندیشه‌ای را بیان می‌کند که جمله «دکتر لوبن مجروح شده است» آن را بیان می‌کند، اگرچه معنای زبانی آن دو جمله با یکدیگر متفاوت است. از طرف دیگر، خصوصاتی که فرگه برای معنا یا اندیشه مطرح می‌کند به خصوص ویژگی بی‌زمان و بی‌مکان یا مطلق بودن و انتزاعی‌بودن باعث می‌شود بگوییم برای اندیشه‌ها، به خصوص آنهایی که معطوف به معرفی موضوعات مادی و محسوس‌اند قیودی زمانی-مکانی همراه‌اند و در واقع با دو گونه اندیشه روبه‌رو هستیم: یا از اساس جمله‌ای که آن اندیشه را بیان می‌کند دارای مولفه‌هایی با مدلول غیرمادی (انتزاعی) است، مانند جملات ریاضیاتی، که در این صورت اندیشه بیان‌شده مطلق و ابدی است؛ یا اینکه بعضی از مولفه‌ها معطوف به مدلول‌های مادی و محسوس است؛ که در این صورت لازم است قیود زمان-مکانی و سایر قیودی که لازم‌اند لحاظ شوند تا اطلاق و ابدی‌بودن اندیشه مورد بحث تضمین شود.

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر فرگه اکثر جملات، نمایه‌ای هستند البته نه به لحاظ اینکه مرجع نامشخصی دارند بلکه به لحاظ اینکه موضوع جمله‌ها محفوف به شرایط زمانی و مکانی خاصی هستند که برای بیان اندیشه کامل و مطلق باید آن قیود و شرایط تعیین تکلیف شده باشند. این شرایط در مورد جملات داستانی و اسطوره‌ای عبارت خواهد بود از سیاق یا متنی که آن داستان یا اسطوره در آن ظهور یافته است. بدین ترتیب می‌توان گفت از نظر فرگه نمایه‌ای‌بودن فقط منحصر به تعیین مرجع نخواهد بود بلکه شامل قیود زمانی و مکانی و سیاق سخن نیز خواهد بود و با توجه به اینکه معنا یا اندیشه برای جمله یا اسامی، از نظر فرگه، واسطه در دلالت‌شناسی هستند و این معانی محفوف به قیودی است که ذکر شد، به تبع این معانی شاید بتوان گفت اسامی خاص نیز از دیدگاه فرگه به نوعی نمایه‌ای هستند.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: تعارض منافعی وجود ندارد.

سهم نویسندگان: سیدمحمدعلی حجتی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: این مقاله حمایت مالی از هیچ ارگانی را نداشته است.

منابع

- Caplan B (2007). On sense and direct reference. In: Davidson M. On sense and direct reference: Readings in the philosophy of language. New York: The McGraw Hill Companies. p. 2-16.
- Dummett M (1973). Frege: Philosophy of language. 2nd edition. London: Duckworth.
- Frege G (1892). On sense and reference. In: Geach PT, Black M, editors. Translations from the philosophical writings of Gottlob Frege. 3rd edition. Oxford: Basil Blackwell. p. 56-78.
- Frege G (1918). The thought: A logical inquiry. Mind. A Quarterly Review of Psychology and Hilosophy. 65(259):289-311.
- Mill JS (1843). A system of logic, ratiocinative and inductive: Being a connected view of the principles of evidence, and the method of scientific investigation. London: Cambridge University Press.
- Salmon N (1986). Frege's puzzle. In: Davidson M. On sense and direct reference: Readings in the philosophy of language. Cambridge: The MIT Press. p. 280-326.
- Searle JR (1969). Speech acts. Cambridge: Cambridge University Press.

پی‌نوشت

i البته این اشکال شاید برای طرفدار نظریه میل چندان جدی نباشد زیرا می‌تواند همین ادعا را داشته باشد که این‌گونه اسامی اصلا نقش دلالتی ندارند.

ii این فرض یعنی «تو مجروح شده‌ای» وقتی خطاب به لوین باشد خودمان می‌توانیم اضافه کنیم و خللی در مطلب ایجاد نمی‌کند. فرگه جمله اول و سوم را مثال زده است.

iii منظور از اینکه به طور مطلق معرفی‌کننده ارسطو است آن است که وصف مذکور را می‌توان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به کار برد و اراده کرد که ارسطو را معرفی نماید. منظور در اینجا آن نیست که این وصف به تعبیر کریپیک دال صلب شده باشد. هنوز می‌توان فرض کرد که وصف «مشهورترین شاگرد افلاطون در قرن سوم پیش از میلاد در آتن» فرد دیگری غیر از ارسطو باشد. در اینجا منظور آن است که می‌توان این ایده را به فرگه نسبت داد که نه تنها کلمات نمایه‌ای بلکه اسامی معمولی نیز محفوف به قیود زمان-مکانی می‌توانند باشند تا بدین ترتیب «معنایی» که مورد نظر فرگه است -یعنی معنای دایمی- حاصل شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی